

مصطفی رحیمی،

در مقام مترجم

مصطفی ملکیان

زنده یاد دکتر مصطفی رحیمی، حقوق دان، استاد دانشگاه، روشن فکر، نویسنده و مترجم عالی قدر ایرانی، یکی از شریف ترین، اخلاقی ترین، انسان دوست ترین، دلسوزترین و آگاه ترین فرهیختگان این مرزوبوم بود. راقم این سطور بسی خوشنود و مفتخر است که یک بار دیگر به یاد او و درباره او قلم برکاغذ می راند، و این بار، نوشته ای هرچند ناچیز و بی مقدار در باب مقام ترجمانی وی تقدیم می دارد.

از میان تقریباً ۴۷ اثر نشر یافته مصطفی رحیمی ۲۴ اثر از تألیفات او است: یک مجموعه شعر، یک منظومه، ۳ نمایش نامه، یک مجموعه داستان، ۲ رمان، ۹ پژوهش و ۷ مجموعه مقالات؛ و ۲۳ اثر از ترجمه های او: ۳ نمایش نامه، ۲ اثر در جامعه شناسی حقوق، ۲ اثر در فلسفه و ۱۶ اثر در حوزه مطالعات و تحقیقات اجتماعی سیاسی و روشن فکرانه. و اینک چند نکته ای در باب همین ترجمه ها:

(۱) پرواضح است که رحیمی نه فقط هیچ اثری را به سفارش شخصی حقیقی یا حقوقی، اعم از ناشر و غیرناشر، ترجمه نمی کرده است، بل، گزینش آثار برای ترجمه از جانب خودش نیز بلهوسانه و از سر تفتن نبوده است. رحیمی انسانی است اخلاقی، سوسیال دموکرات و اگزیستانسیالیست. چون اخلاقی است با هرگونه نیست انگاری، نسبی انگاری، شکاکیت، و لادری گری در باب ارزش ها و هنجارهای اخلاقی مخالف است. چون سوسیال دموکرات است در پی جمع عدالت و آزادی است و از این رو با «فرهنگِ بازرگانیِ غرب» که، به گمان او، نه در پی عدالت است و نه خواستار آزادی واقعی، می ستیزد. و چون اگزیستانسیالیست است، مدام بر آزادی اراده، گزینش، مسئولیت، والتزام (تعهد) پای می فشرد و حتی هنر و ادبیات را نیز ملتزم و متعهد به کمک و خدمت به انسان ها عموماً و به فرودستان خصوصاً می خواهد. با این نگرش به سراغ آثار ادبی، جامعه شناختی، حقوقی، فلسفی و

اجتماعی سیاسی می‌رود و هرچه را، از آن میان، تأییدگر، تقویت‌کننده و احیاناً اثبات‌گر و تثبیت‌کننده یکی از مؤلفه‌های این نگرش می‌بیند برمی‌گزینند و به ترجمه آن دست می‌یازد. از این رو، هر کتاب، رساله، یا مقاله‌ای را که ترجمه کرده است آگاهانه و سنجیده برای پُرکردن یکی از بخش‌های جورچین (puzzle) فکری و عقیدتی خود برگزیده است. این ترجیح آرمان‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بر صرف لذت و سرگرمی، البته، از شفقت او نسبت به انسان‌ها نشان دارد و درخور ستایش و الگوگیری است و، صد البته، هرگز به معنای خودشیفتگی عقیدتی، جزم و جمود، تعصب و پیش‌داوری نیز نیست؛ چراکه خواننده آگاه و منصف آثار رحیمی گواهی می‌دهد که این آثار از این‌گونه آفات مبرا و مصون‌اند. کافی است، از جمله، به نقدهای او بر آراء و نظرات سارتر که وی بیشترین قرابت فکری را با او احساس می‌کند، نگاهی بیفکنیم. این ویژگی آثار رحیمی سبب سازگاری درونی‌ای شده است که در آثار کمتر روشن‌فکر دیگری، در تاریخ صد سال اخیر ایران، سراغ می‌توان کرد.

۲) رحیمی از زبان فرانسه به زبان فارسی ترجمه می‌کند، اعم از اینکه متن اصلی‌اش به زبان فرانسه نوشته شده باشد یا به زبان دیگری نوشته شده و به زبان فرانسه ترجمه شده باشد. غرض اینکه از ترجمه از روی ترجمه ابایی ندارد، هرچند این کار را در مواردی معدود، مثلاً در مورد برتولت برشت و برتراند راسل، انجام داده است. کسانی، و از جمله صاحب این قلم، بر ترجمه از روی ترجمه در همه جا و به‌ویژه در آثار بالمعنی‌الاصح ادبی، مانند رمان، داستان کوتاه، نمایش‌نامه و شعر خرده می‌گیرند.

۳) رحیمی انصافاً، مترجمی تواناست: الف) به زبان مبدأ (زبان فرانسه) آشنایی کافی و وافی بل تسلط دارد؛ ب) به زبان مقصد (زبان فارسی) مسلط است و در آن تبخر تمام دارد؛ پ) با موضوعات آثاری که ترجمه می‌کند به‌خوبی آشنا است؛ ت) معادل‌های فارسی‌ای که برای واژه‌های فرانسوی برمی‌گزیند هم به لحاظ فقه اللغوی و ریشه‌شناختی (etymological) و هم به لحاظ اصطلاحی یا (idiomatic) با خود واژه‌های فرانسوی قرابت و مطابقت دارند؛ ث) و نیک می‌داند که کجا عبارت یا جمله را نقل به لفظ (metaphrase)، یعنی ترجمه تحت‌اللفظی کند و کجا نقل به مضمون یا نقل به معنا (paraphrase).

چند مثال برای ویژگی (ت) بیاورم. projet را به «برنامه» و «طرح»، هر دو، می‌توان

ترجمه کرد و این هر دو معادل، به لحاظ اصطلاحی، با projet برابرند؛ ولی رحیمی «طرح» را برمی‌گزیند زیرا projet از pourjeter، porjeter، pourjeter مأخوذ است که معنای «پرتاب کردن» یا «افکندن» می‌دهند که همان معنای «طرح» در زبان عربی نیز هست. *émotion* را به «تأثر» و «انفعال» و «هیجان»، هر سه، ترجمه کرده‌اند؛ ولی رحیمی «هیجان» را برمی‌گزیند، زیرا *émotion* از *emouvoir* می‌آید به معنای «برانگیختن» که همان معنای «هیجان» در زبان عربی نیز هست. *nihilisme* را به «هیچ‌انگاری»، «پوچ‌انگاری»، «نیست‌انگاری»، «هیچ‌اندیشی»، «پوچ‌اندیشی» و «نیست‌اندیشی» ترجمه کرده‌اند؛ ولی رحیمی «نیست‌انگاری» یا «هیچ‌اندیشی» را انتخاب می‌کند تا به معنای لغوی *nihil* یعنی «هیچ» یا «نیست» وفادار مانده باشد و پیدا است که به لحاظ فلسفی، «هیچ» با «پوچ» فرق دارد.

۴) رحیمی به سبب احاطه‌ای که بر سنت فرهنگی ایرانی دارد، به ندرت خود را نیازمند واژه‌سازی و جعل اصطلاح می‌بیند و در اغلب موارد لفظ حاکی از مقصود خود را در متون بازمانده از متفکران پیشین ما ایرانیان سراغ می‌کند و می‌یابد. بسیاری از مترجمان دیگر حتی زحمت واژه‌سازی و جعل اصطلاح را هم به خود نمی‌دهند و واژه و اصطلاح زبان مبدأ را آوانویسی می‌کنند و با حروف فارسی می‌نگارند. نمونه را، بنگرید به معادل‌گذاری‌های رحیمی در برابر پاره‌ای از این الفاظ و اصطلاحات:

واژه یا اصطلاح	معادل برگزیده رحیمی	جایگزین رایج یا در حال رواج
antinomie	عارض	آنتینومی
époque	تعلیق حکم، عزل نظر	
forme	صورت، شکل، قالب	فرم
formel	صوری	فرمال
idée	صورت ذهنی	ایده
idéalisme	مذهب اصالتِ تصوّر / معنا؛ آرمان‌پرستی	ایدالیسم
intrigue	ماجرا؛ گره	انتریگ
monade	جوهر فرد	موناد
noumén	ذات، ذات به خودی خود	نومین
objectivité	خارجیت	ابژکتیویته

objet	عین، مورد ادراک	ابژه
	عین درک شونده، شیء درک شونده	
	شیء مُدرک، متعلق علم، معلوم	
requiem	نمازِ میت	رکویتیم
subjectivité	ذهنیت، فضای ذهنی، درون‌گرایی	سویژکتیویته
sujet	ذهن، ذهن درک کننده، نفس	سوژه
	درک کننده، نفس مُدرک، موضوع	
	ادراک، عامل ادراک، عامل علم، عالم، مضمون	
tabou	مُحرّم مقدّس	تابو
transcendance	تعالی، استعلاء، عروج،	ترانسنداس
	قیام حصولی، برون‌بودی	
transcendant	متعالی، استعلائی، عروج طلب	ترانسندانت

ممکن است کسی، به حق، با پاره‌ای از معادل‌گذاری‌های رحیمی موافق نباشد، ولی آنچه اساساً مهم و ارجمند است سعی بلیغ او در اجتناب از واژه‌سازی و جعل اصطلاح نیز آوانویسی الفاظ زبان مبدأ است. البته، این اجتناب نیز تا آنجا موجه و معقول است که مفهومی که محل بحث است در فرهنگ ما یک‌سره جدید و غریب و نامعهود نباشد؛ در غیر این صورت، چاره‌ای جز روی‌گردانی از واژه‌ها و اصطلاحات مأنوس و معهود نیست.

(۵) رحیمی گاه در برابر یک واژه یا اصطلاح معادلی می‌گذارد که از دیگر معادل‌های آن واژه یا اصطلاح بسیار گویاتر است و، به اصطلاح زبان‌شناسان، از کدِری (opacité) کمتر و شفافیت و فرانمایی بیشتر بهره دارد. از باب مثال:

معادل‌های دیگر	معادل برگزیده رحیمی	واژه یا اصطلاح
دریافت، ادراک، اندریافت،	ادراک مرکب، ادراک ادراک،	apperception
ادراک نفسانی	شعور به ادراک	
وضع بشری)	جبر زندگی بشری؛	condition humaine
	محکومیت بشری، جبر زندگی	
جبر باوری، علیت‌گرایی، موجبیت	جبر علی	déterminisme
وجوب علیت		
متعهد	جانب‌دار	engage

genocide	کشتارِ عام	نسل کشی، قوم کشی،
	پاک سازی نژادی	
gratuité	عبث، توجیه ناپذیر	بیخود، بیخودی
hérmetisme	تقعیِدِ عمدیِ کلام	هرمتیسم، مکتبِ هرمس
pre-engagement	التزام از پیش بوده	پیشاتعهد

۶) در ترجمه‌های رحیمی گه‌گاه به معادل‌گذاری‌هایی برمی‌خوریم که حاکی از آنست که وی از ویژگی‌ای نصیب دارد که از آن به «دو فرهنگی بودن» تعبیر می‌شود، بدین معنا که مترجم توانا، افزون بر این که دوزبانی است، یعنی مجموعه‌ی واژه‌ها، قواعد دستورزبانی و ساختار جملات هر دو زبان مبدأ و مقصد را می‌داند، باید از منظومه‌ی معنایی عاطفی (یا بارهای عاطفی) تعبیر زبانی و اشارات و تلمیحات فرهنگی هر دو زبان نیز اطلاع درخور داشته باشد؛ یعنی، به تعبیری، از تناظرها و نظیره‌پردازی‌های فرهنگی موجود در میان اهل دو زبان بی‌خبر نباشد. اینکه فرانسوی‌زبانان در بافت‌های خاصی برای contemplation بار عاطفی منفی قائل‌اند و از آن تختیلات روشن‌فکرانه اراده و فهم می‌کنند، و اینکه باز هم در سیاق‌های خاصی littérature را، نه به معنای ادبیات و نه به معنای مجموعه‌ی مکتوبات راجع به یک موضوع یا مسئله یا مشکل، بل، به معنای چرت و پرت، مزخرفات و اباطیل به کار می‌برند (مانند ما ایرانیان که وقتی سخنی را بدون معنای محصل، پوچ و مهمل یا یاوه‌گویانه و گزافه‌پردازانه یا بی‌دلیل و ناموجه و غیر معقول می‌یابیم آن را «شعر» می‌خوانیم) از نمونه‌هایی هستند که در ترجمه‌های رحیمی به چشم می‌آیند و بر دو فرهنگی بودن وی شهادت می‌دهند.

۷) در ترجمه‌های رحیمی به ندرت با واژه‌های فرانسوی روبه‌رو می‌شویم؛ ولی از دستور زبان یا نحو زبان فرانسوی هیچ ردّ و نشانی نمی‌بینیم و، از این رو، ترجمه‌های او اصلاً و ابداً «بوی ترجمه» نمی‌دهند و ذوق سلیم و شهود زبانی فارسی‌زبانان را نمی‌آزارند و از شیرینی، لطافت و زیبایی (felicity) برخوردارند. بدین معنا که به نظر خواننده فارسی زبان چنین می‌رسد که ترجمه نیستند و هم از اول به زبان فارسی نوشته شده‌اند و ارزش این شیرینی، لطافت، و زیبایی به این است که به هزینه‌ی عدول و تخطی از وفاداری و امانت‌گزاری (fidelity) به دست نیامده است.

۸) مجموع پنج ویژگی که در فقرات ۳ تا ۷ به آنها اشارت رفت، ترجمه‌های رحیمی را از رسایی (بلاغت) و شیوایی (فصاحت) بهره‌مند کرده‌اند که از آنها به‌ویژه در سایر

ترجمه‌های آثار فلسفی یا اجتماعی سیاسی کمتر نشان می‌بینیم. نگارنده اوج این رسایی و شیوایی را در ترجمه نمایش‌نامه آن که گفت آری و آن که گفت نه برتولت برشت، در ترجمه ادبیات چیست؟ ژان پل سارتر (که با همکاری زنده‌یاد ابوالحسن نجفی فراهم آمده است)، و در ترجمه مقالاتی از آلبر کامو که با عنوان *تعهد اهل قلم* نشر یافته‌اند می‌بیند.

۹) رحیمی، هرچند به نوشتن مقدمه‌های ایضاحی، تفسیری، تحلیلی، و نقادانه بر ترجمه‌های خود رغبتی نشان نمی‌دهد، از توضیح نکات مبهم، مجمل، و غامض متون در پانوشت‌ها سرسوزنی فرو نمی‌گذارد؛ و اهل فن می‌دانند که این‌گونه حاشیه‌نویسی‌ها و تعلیقه‌نگاری‌ها چه مایه صرف وقت و نیرو می‌طلبند و گاه به مراتب وقت‌گیرتر و دشوارتر از خود ترجمه‌اند.

۱۰) و اینک چند نکته انتقادی:

الف) طبیعی و پذیرفتنی است که مترجم، پس از سال‌ها ترجمه، معادلی را که برای یک واژه تک‌معنایی (univocal) یا یکی از معانی یک واژه چندمعنایی (equivocal) برگزیده است وانهد و معادل دیگری را به جای آن بنشاند. ولی این کار اگر در زمان واحد و در متن واحد انجام گیرد پذیرفتنی نیست؛ چرا که هم از سرعت و سهولت فهم متن می‌کاهد و هم بسا که خواننده را به شک و شبهه دراندازد. رحیمی از این کار ابایی ندارد. این هم چند نمونه:

abstrait	انتزاعی، تجربیدی
a posteriori	ماتأخر، غیراولی؛ ائی، مابعدتجربی
a priori	ماتقدم، اولی، لمئی، ماقبل تجربی
concret	انضمامی، غیرانتزاعی، عینی، متحقق، منجز
connaissance	علم، شناخت
délaissé	رهاشده، واگذاشته
devenir	تحول، سیوروت، شدن
historicité	تاریخمندی، گون تاریخی، تاریخت
immanence	حالیّت، حلول، درون‌بودی، قیام حضوری
impératif categorique	دستور قطعی، امر تجیزی
impératif hypothetique	دستور تعلیقی، امر شرطی
joie esthétique	شادی زیبایی، نشاط استحسانی

méthod	شیوه کار، روش
monologue interieur	گفتار درونی، سیلان ذهن
relation	نسبت، اضافه
temporalité	زمانمندی، گونِ زمانی
utopie	آرمان شهر، مدینه فاضله

ب) در مواردی بسیار نادر معادل‌گذاری‌های رحیمی درست یا دقیق نیستند. این موارد عموماً به حوزه فلسفه و به ویژه شاخه مابعدالطبیعه فلسفه ربط دارند. چند نمونه می‌آورم: «بشر کل» ترکیب وصفی (موصوف و صفت) نمی‌تواند بود و اگر ترکیب اضافی (مضاف ومضاف‌الیه) تلقی شود معنای محصل ندارد و، به هر تقدیر، معادل L'homme total نیست. معادل صحیح این اصطلاح «انسان تام» یا «انسان جامع» است.

دو یا چند موجود عینی خارجی هرگز نمی‌توانند این همان باشند، بدین معنی که اگر X و Y دو موجود عینی خارجی باشند، هیچ‌گاه گزاره «X همان Y است» صادق نمی‌تواند بود. براین اساس، «این همانی شخصیت‌ها» لفظ یا مفهوم بلامصداق است. identification نه به معنای «این همانی شخصیت‌ها»، بل به معنای «احساس این همانی» یا «احساس بیگانگی» است. این واژه به معنای «تشبه» نیز نیست. «تشبه» معادل دقیق imitation است. موجودات چه حادثِ زمانی، یعنی مسبوق به عدمِ زمانی، باشند و چه قدیمِ زمانی، یعنی غیرمسبوق به عدمِ زمانی، می‌توانند آفریده و مخلوق باشند و آفریننده و خالق داشته باشند. فقط موجودِ قدیمِ ذاتی، اگر چنین موجودی اصلاً وجود داشته باشد، ناآفریده است. پس ترجمه *incrée* به «ناآفریده» درست و به «قدیم» نادرست است. به جای معادلِ اخیر باید «قدیم ذاتی» نهاد تا از قدیمِ زمانی که آفریده می‌تواند بود متمایز شود.

inter-subjectivité را نمی‌توان به «درون‌گرایی متقابل» (!؟) ترجمه کرد. این اصطلاح را که به معنای وجود داشتن در میان اذهان آگاه مردم است به «بین‌الذهانیت» یا «وجود بین‌الذهان» می‌توان برگرداند.

Mauvaise foi را اگر بتوان به «سوءنیت» ترجمه کرد، باری، به «بددلی» نمی‌توان برگرداند، زیرا بددلی به معنای سوءظن و بدگمانی، و بی‌اعتمادی است، نه به معنای سوءنیت. کسی که سوءنیت دارد، خودش قصد و نیتِ بد نسبت به دیگران دارد و حال آنکه کسی که سوءظن دارد بر این گمان است که دیگران نسبت به او قصد و نیت بد دارند.

به گمان نگارنده، ترجمه دقیق این اصطلاح سارتری، که به انگلیسی به bad faith برگردان شده است، «نفاق» یا «روی و ریا» است.

پ) عنصرِ پسوندی «-پرستی» در زبانِ فارسی، جز در تعبیرِ «خداپرستی» (و شاید «میهن پرستی») همواره بارِ عاطفی منفی دارد، توگویی فهمِ عرفیِ فارسی‌زبانان فقط خدا را درخورِ پرستش می‌دانسته است و، بنابراین، هرگونه پرستش جز خدا را ناپسند می‌شمرده و مکروه می‌دانسته است. رحیمی، ظاهراً، به این نکته توجه نداشته و این عنصرِ پسوندی را در تعبیری به کار برده است که معانی‌شان اصلاً بارِ عاطفی منفی ندارند و مثلاً idéalisme را، گاه، به «آرمان پرستی» (به جای مثلاً آرمان خواهی)، formalisme را، گاه، به «صورت پرستی» (به جای مثلاً صورت‌نگری)، utilitarisme را به خودپرستی (به جای مثلاً «فایده‌نگری» یا «فایده‌جویی») برگردانده است.

در پایان، بار دیگر میراثِ نظری و عملی دکتر مصطفی رحیمی، روشن فکرِ اخلاق‌اندیش بزرگ‌مان، را ارج می‌گذارم و از جوانانِ حقیقت‌جو و عدالت‌خواه کشورم موکداً می‌خواهم که از مطالعه آثار برجای‌مانده او غفلت نورزند. ❁